

## «دستوری شدن» افعال کمکی فارسی نوین\*

مهدی سبزواری

دانشجوی دکتری زبان‌شناسی

درآمد

منشأ پیدایش افعال کمکی موجود در زبان‌هایی که تاکنون بررسی شده‌اند، از جمله زبان انگلیسی، افعال اصلی است؛ یعنی انتظار می‌رود با رجوع به پیشینه افعال کمکی در هر زبان، با یک فعل واژگانی مواجه شویم که کاربرد کمکی امروز را نداشته و با گذشت زمان به شکل و کاربرد امروزی درآمده باشد.

در مطالعات تاریخی زبان‌شناختی معاصر، این تغییر و تحول - یعنی تبدیل یک فعل اصلی به یک فعل کمکی در زمانی طولانی - در چهارچوبی نظری و فرایندی همگانی بررسی می‌شود که در همه زبان‌ها رخ می‌دهد و در زایش مقولات مختلف دستوری دیگر نیز مطرح است. این فرایند، «دستوری شدن»<sup>۱</sup> نامیده می‌شود.

---

\* مقاله حاضر برگرفته از پایان‌نامه «بررسی پیدایش و تحول افعال کمکی فارسی نوین در چارچوب دستوری شدن» نگارنده است که تحت نظر اساتید گرامی خانم دکتر مزدپور و خانم دکتر زرشناس در بهمن ماه ۱۳۸۲ در دانشگاه علامه طباطبایی از آن دفاع شد.

1. grammaticalization

فرهنگ، ۵۰-۴۹، بهار و تابستان ۱۳۸۳؛ صص ۸۲-۵۵

در این مقاله، پیشینه و روند تغییر سه فعل کمکی «خواستن»، «شدن»، و «داشتن» در فارسی نوین معیار که تا دوره میانه زبان فارسی، کاربرد کمکی امروزی را نداشته‌اند و وقوع فرایند دستوری شدن در آنها به دلیل اینکه در کنار کاربرد کمکی همچنان دارای معنای واژگانی هستند، بارز است، بررسی می‌شود. بنابراین، با مراجعه به پیشینه زبان فارسی و بررسی داده‌های تاریخی، در صدد اثبات این مسئله هستیم که هر یک از این سه فعل کمکی، در دوره‌های پیشین این زبان، فعلی اصلی بوده‌اند و کاربرد کمکی امروزی را نداشته‌اند؛ یعنی مانند افعال اصلی و واژگانی، معنای واژگانی و صرف مختص به خود داشته‌اند. این افعال که قابلیت تبدیل شدن به فعل کمکی را داشته‌اند، به تدریج و در گذر زمان، از دوره‌های باستان، میانه تا دوره نوین زبان فارسی شکل گرفته‌اند و به صورت و کاربرد امروزی درآمده و تثبیت شده‌اند.

#### الف - دستوری شدن

حدود یک قرن پیش، یک زبان‌شناس فرانسوی با مطالعات تاریخی و مطالعه آثار پیشینیان خود دریافت که بخش بزرگی از تغییرات زبانی در یک جهت خاص واقع می‌شوند و می‌توان برای همه آنها تعریف و تعمیم واحدی ارائه کرد؛ یعنی فرایندی که همه موارد مشابه را توجیه کند. این زبان‌شناس، آنتونی میه و فرایند مورد نظرش دستوری شدن بود. از آن زمان تاکنون، زبان‌شناسان تحقیقات بسیاری را در چهارچوب این فرایند انجام داده و اصول کلی آن را به اثبات رسانده‌اند. تعریف میه (۱۹۱۲:۱۳۱) از دستوری شدن عبارت است از: «انتساب یک ویژگی دستوری به یک واژه مستقل از پیش موجود در زبان؛ و این فرایند، یکی از دو شیوه‌ای است که ساخت‌های دستوری جدید به واسطه آن شکل می‌گیرند».

از نظر میه، دستوری شدن اساساً فرایندی از حوزه واژگان به حوزه دستور است؛ یعنی عنصری واژگانی به عنصری دستوری مبدل می‌شود. در بخش دستور نیز گرایش تغییرات زبانی از حوزه نحو به سوی حوزه صرف است. به طور کلی طیف دستوری شدن به صورت زیر است:

واحد واژگانی < واحد نحوی < واحد صرفی

از زمان میه تاکنون، این مفهوم گسترش بسیاری یافته است و پدیده‌های زبانی مختلفی در چهارچوب آن توجیه شده‌اند تا جایی که دشوار است برای مفاهیم و کاربردهایی که این مفهوم امروزه دارد، تعریفی عام و نامی خاص برگزید؛ با وجود این، هسته مفهوم دستوری شدن همچنان بر تعریف میه استوار است و عبارت است از «تبدیل برخی از عناصر زبان به عناصری دستوری‌تر از همان زبان».

این دیدگاه در پیشینه دستوری‌شدن همچنان به قوت خود باقی است و هاپر و تراگوت (۱۹۹۳) مفهوم طیف را در رابطه با آن مطرح می‌کنند. بر این اساس، دستوری‌شدن، در قالب یک طیف اتفاق می‌افتد؛ به این معنی که یک مقوله به‌طور ناگهانی به مقوله دیگری تبدیل نمی‌شود بلکه در معرض مجموعه‌ای از انتقالات تدریجی واقع می‌شود، انتقالاتی که در همه زبان‌ها شبیه هم است. البته زبان‌شناسان در مورد نوع این مراحل و جای آنها بر روی طیف هم‌رأی نیستند، اما بیشتر آنها با طیف دستوری زیر موافق‌اند:

واحد معنایی و واژگانی < واحد دستوری > واژه‌بست < وند تصریفی  
در یک سوی این طیف، واحدی واژگانی یا مفهومی است و به تدریج که به سمت دیگر طیف می‌رویم، موضع نحوی و سرانجام ساختوازی (صرفی) می‌شود. در نظر گرفتن مرزهایی مشخص بین مقولات موجود بر روی طیف، اغلب دشوار است؛ و از همین رو است که از مطالعات دستوری‌شدن این نتیجه هم گرفته می‌شود که مقولات به اصطلاح دستوری، مقولاتی ثابت و مشخص و مطلق نیستند، بلکه نوعی حالت سیال دارند.

نیم قرن بعد، هنری هوبنگس والد (۱۹۶۳/۶۶: ۴۲)، دستوری‌شدن را کم‌و‌بیش به همان صورتی که میه گفته بود، تعریف کرد: «دستوری‌شدن مفهوم شاخصی است که در آن واژه‌های معنادار در حوزه واژگان از معنای خود تهی و به عناصری کاربردی تبدیل می‌شوند».

ماتیسف (۱۹۹۱: ۳۸۴) می‌گوید: «دستوری‌شدن، مفهومی ذاتاً در زمانی و شامل یک فرایند معنایی تاریخی است که در آن، تکوازی پایه با معنای واژگانی کامل، معنایی کاربردی یا یک معنای انتزاعی دستوری می‌گیرد. تکمیل چنین فرایندی، قرن‌ها ممکن است به طول بینجامد».

هاپر و تراگوت (۱۹۹۳: ۳۷) تعریف زیر را برای دستوری شدن ارائه می‌دهند: «فرایندی است که در آن، سازه‌های واژگانی در بافت‌های خاص زبانی، ایفاگر نقش‌های دستوری هستند و زمانی که دستوری شدند، به مسیر خود برای دربرگرفتن نقش‌های دستوری جدیدتری ادامه می‌دهند».

ماک ماهون (۱۹۹۴: ۱۶۰)، از صرفی شدن عناصر نحوی خبر می‌دهد و می‌نویسد: «مقولات واژگانی اصلی مانند اسامی، افعال و صفات، به مقولاتی فرعی مانند پیش‌افزوده‌ها، قیده‌ها و افعال کمکی تبدیل می‌شوند که اینها نیز به نوبه خود ممکن است به وندها تبدیل شوند... این تغییرات مقوله‌ای، عمدتاً با تحدید صورت واجی و معنایابی<sup>۱</sup> همراه است. از این‌رو دستوری شدن نه تنها یک تغییر نحوی، بلکه تغییری همگانی است که علاوه بر نحو، صرف و ساخت واجی و بخش معنی را هم تحت تأثیر قرار می‌دهد».

تراگوت (۱۹۹۴: ۱۴۸۱)، دستوری شدن را چنین تعریف می‌کند: «دستوری شدن» فرایندی زبانی است که با آن، مقولات دستوری مانند حالت، زمان یا نمود شکل می‌گیرند و صورت‌بندی می‌شوند... از دیدگاه در زمانی، دستوری شدن به‌طور عام عبارت است از مجموعه‌ای از تغییرات زبانی که به‌موجب آنها یک واحد واژگانی مورد استفاده در بافت‌های زبانی خاص به یک واحد دستوری تبدیل و یا به‌موجب آن، یک واحد دستوری، دستوری‌تر می‌شود».

مورینوکابرا (۱۹۹۸: ۲۱۴/۲۱۳)، با ارائه تعریفی مبسوط از دستوری شدن، چنین می‌نویسد: «فرایندهای دستوری شدن از دایره واژگان جدا می‌شوند و به سمت نحو پیش می‌روند... از این‌رو می‌توان آنها را فرایندی نحوزا قلمداد کرد؛ یعنی دستوری شدن از واژگان می‌گاهد و به حوزه نحو می‌افزاید».

بازتخلیل<sup>۲</sup> و قیاس<sup>۳</sup>، در بروز تغییرات زبانی به‌طور عام نقش مهمی دارند. بازتخلیل، صورت‌های زیرساختی را تغییر می‌دهد، خواه این صورت معنایی، نحوی و یا صرفی باشد؛ و این سازوکار باعث تغییر قاعده می‌شود. بازتخلیل، باعث تحول ساخت‌های قدیمی به ساخت‌های جدید (نقش یا شکل جدید و یا هر دو)

1. Semantic bleaching

2. Reanalysis

3. Analogy

می شود و فرایندی پوشیده و نامحسوس است؛ درحالی که عملکرد قیاس آشکار است و تغییرات درونی را شامل نمی شود. قیاس به طور کلی صورت های روینایی و روساختی را تغییر می دهد و به خودی خود بر تغییر قاعده بی اثر است؛ گرچه می تواند موجب گسترش کاربرد یک قاعده شود. از ساخت های زیرینایی می توان به مقولات دستوری و روابط دستوری اشاره کرد. بعد از بازتحلیل، نوبت به فرایند بسط<sup>۱</sup> می رسد که باعث تغییراتی در نمود روساختی می شود. برای مثال، در مورد فعل will در زبان انگلیسی، زمانی که یک فعل اصلی به عنوان یک فعل کمکی آینده ساز بازتحلیل شد، بسط بدین صورت قابل ذکر است که این فعل کمکی که در ابتدا فقط فاعل های انسانی می پذیرفت، به نقطه ای بسط یافت که هر نوع فاعلی را قبول می کند.

همان طور که قبلاً اشاره شد، برای دستوری شدن که کارکردهای متفاوتی دارد و مقولات متفاوتی را پدید می آورد، طیف های مختلفی در نظر می گیرند که یکی از آنها به ترتیب زیر است:

Full verb > (vector verb) > auxilliary verb > clitic > affix

فعل کامل < (فعل شبه کمکی) < فعل کمکی < واژه بست < وند  
مورد داخل پرانتز در همه زبان ها اتفاق نمی افتد. نمونه نسبتاً کامل این طیف در زبان انگلیسی بسیار اتفاق افتاده و از آن جمله فعل کمکی «have» است که تا مرحله واژه بست پیش رفته است، بی آنکه مرحله شبه کمکی داشته باشد و هنوز معنای اصلی خود را دارد.

افعالی قابلیت دستوری شدن و تبدیل به افعال کمکی را دارند که از معنایی عام برخوردارند و از این رو بسامد بالاتری دارند. برای مثال، در یک زبان ممکن است انواعی از معانی و ترکیبات فعل رفتن وجود داشته باشد؛ اما تنها خود فعل رفتن که از همه بی نشان تر و عام تر است، قابلیت فعل کمکی شدن را دارد. در زبان لاتین، فعل «ambulare» - به معنای «پایه روی» - که معنای خاصی دارد، بعد از داخل شدن در زبان فرانسه، معنای عام رفتن پیدا و صورت آن تغییر کرد و در طول زمان، به فعل

کمکی زمان آینده تبدیل شد.

وقوع دستوری شدن را همواره با همراه علائمی می‌دانند که یکی از آنها «تهی‌شدگی معنایی یا ازبین‌رفتن معنا» است. به نظر له‌مان (۱۹۹۵: ۱۲۹)، «دستوری شدن، خاصیت و محتوای واژگانی را می‌زدايد تا جایی که تنها خاصیت دستوری باقی می‌ماند».

هینه و ره (۱۹۸۴: ۶۷) می‌گویند که «هرچه یک واحد زبانی بیشتر تحت فرایند دستوری شدن واقع شود... پیچیدگی معنایی، برجستگی نقشی و یا ارزش بیانی خود را بیشتر از دست می‌دهد». آنان این سازوکار را مانند فیلتری می‌دانند که محتوای معنایی را پاک می‌کند و تنها محتوای دستوری را برجای می‌گذارد.

یکی دیگر از علایم دستوری شدن می‌تواند «خوردگی واجی»<sup>۱</sup> باشد. که بعضی آن را مشخصه دستوری شدن و برخی آن را پیامد دستوری شدن می‌دانند. هینه (۱۹۹۳: ۶۷) می‌نویسد که «هرچه یک واحد زبانی بیشتر تحت فرایندهای دستوری شدن واقع می‌شود، جوهر واجی خود را بیشتر از دست می‌دهد».

در اینجا، ممکن است این سؤال مطرح شود که با وجود سازوکارهایی مثل بازتحلیل، تغییرات واجی و تغییرات معنایی، دیگر چه نیازی به دستوری شدن است؟

کامپبل در مقاله خود (۲۰۰۱: ۱۵۱) به این سؤال چنین پاسخ می‌دهد: دستوری شدن به‌عنوان یک نظریه و به خودی خود نمی‌تواند توجیه‌گر تغییرات باشد. دستوری شدن یک نوع دید کلی به تغییرات زبانی است؛ در حالی که دلایل و علل جزئی و دقیقی برای این تغییرات وجود دارند و این دو منافی هم نیستند، مثل اینکه بگوییم شیشه چرا شکست و به دو صورت جواب بدهیم که او در را محکم به هم کوبید (کلی) و یا براساس امواج تولید شده، مولکول‌های شیشه قدرت مقاومت نداشتند و شیشه شکست (جزئی و توصیفی). بنابراین، دستوری شدن به خودی خود ارزش تبیینی ندارد و از این‌رو نمی‌توان آن را یک نظریه دانست و به همین دلیل است که برای تبیین موارد دستوری‌شده، به سازوکارهای دیگری متوسل

می شویم. در واقع، دستوری شدن، نگرشی کلی تر به تغییرات است.

### ب - افعال کمکی فارسی نوین

در کتاب جامع دستور زبان انگلیسی کوثرک و همکاران (۱۹۹۸: ۱۲۰)، افعال کمکی بدین ترتیب تعریف و طبقه بندی شده اند، که مبنای این تحقیق است: «در برابر افعال کامل، افعالی وجود دارد که نقش آنها کمکی است و این افعال بر دو نوع اند، افعال پایه مانند «do»، «Be»، «have» و افعال وجهی مانند «will»، «may»، «can»... که این گروه نیز به جهت کاربرد کمکی خود به طور عام کمکی های وجهی خوانده می شوند». افعال مستقل و خودایستا - یعنی افعالی که به نوعی صرف می شوند - در همه زبان های دنیا، یا فعل اصلی هستند یا فعل کمکی؛ و در دستور زبان فارسی، افعال معین خوانده می شوند. فعل کمکی همیشه با فعلی اصلی همراه است و به همین جهت هم فعل کمکی نامیده می شود؛ که اگر غیر از این باشد و بتواند مستقل به کار رود، معنای واژگانی و کاربردی متفاوت خواهد داشت. افعال کمکی به این دلیل که، مانند افعال اصلی تصریف های زمان و شخص و شمار دارند و نشانگر سایر مقولات دستوری مرتبط با فعل مانند وجه، نمود، جهت و قطیبت (نشانه های منفی و مثبت) و... هم هستند، فعل خودایستا هستند. اما تفاوت فعل کمکی با فعل اصلی در این است که فعل کمکی برخلاف فعل اصلی و در جایگاه فعل کمکی، از معنی واژگانی خود تهی شده است. شایان ذکر است که در برخی از زبان ها، فعل اصلی و کمکی، هر دو، حاوی اطلاعات دستوری هستند، برای مثال، هر دو در زمان صرف می شوند.

احمدی گیوی (۱۳۸۰: ۱۲۳۴ و ۱۲۰۴)، با ارائه تعریفی کامل از افعال کمکی فارسی

امروز، به کاربرد آنها نیز اشاره می کند:

برای آنکه بتوانیم فعل را در زمان و وجه خاصی صرف کنیم یا از آن، ساختار مجهول بسازیم، از فعل های دیگر کمک می گیریم؛ برای مثال، اگر بخواهیم از مصدر فعلی، ماضی بعید بسازیم، از بودن کمک می گیریم: خورده (بودم)، و اگر بخواهیم ماضی التزامی بسازیم از باشیدن کمک می گیریم: خورده (باشم). همین طور، در مستقبل از خواستن: (خواهم) خورد، در ماضی نقلی از استیدن: خورده ام، در فعل مجهول از شدن:

خورده (شد)، در ماضی ملموس از داشتن: (داشتم) می‌خوردم. فعل‌هایی از قبیل «خواستن»، «شدن»، «داشتن»، «بودن»، «باشیدن»، «استیدن» را که به صرف فعل‌ها کمک می‌کنند فعل معین می‌نامند؛ و فعلی که به کمک فعل معین ساخته می‌شود، فعل معین‌ساخت نامیده می‌شود... فعل‌های معین‌ساخت مهم عبارت‌اند از: فعل‌های ماضی نقلی، بعید، ابعید، التزامی، مستمر (ملموس)، مضارع مستمر و نیز فعل‌های مستقبل و مجهول. در برابر فعل‌های معین‌ساخت، آن دسته از فعل‌ها که در ساختار آنها فعل معین به کار نمی‌رود، فعل‌های ساده‌ساخت نامیده می‌شوند، مانند ماضی ساده، ماضی استمراری و ...

بنابراین، افعال کمکی فارسی نوین معیار، همان افعالی هستند که به صرف زمان، وجه، نمود و باب کمک می‌کنند و عبارت‌اند از: خواستن، شدن، داشتن، بودن، استن، باشیدن، در این میان استن و باشیدن مصدرهای فرضی و ساختگی‌اند.

در میان افعال کمکی، افعال خاصی وجود دارند که وجهیت<sup>۱</sup> را نشان می‌دهند. وجهیت برخلاف وجه<sup>۲</sup> که مقوله‌ای دستوری است، مقوله‌ای معنایی است. افعال وجه‌نما، افعال وجهی<sup>۳</sup> یا افعال کمکی وجهی خوانده می‌شوند. افعال وجهی علاوه بر کمک در صرف افعال اصلی (به لحاظ زمان و نفی و ...)، معنای خاصی را نیز به فعل و کل جمله می‌بخشند که این معنا می‌تواند دال بر الزام، امکان، اختیار، تردید و التزام باشد (خواستن، توانستن، شایستن، بایستن، شدن و...). در واقع، همه این افعال در کنار افعال اصلی با حفظ معنای خود، دارای نقش و کارکرد متفاوتی شده‌اند.

از میان افعال کمکی پایه فارسی نوین معیار، خواستن برای صرف زمان آینده، شدن برای ساخت باب مجهول و داشتن در ساخت ماضی و مضارع مستمر به کار می‌رود و نشانگر نمود ناتمام و استمراری است.

در این مقاله، روند پیدایش سه فعل کمکی خواستن، شدن، داشتن توضیح داده شده است. این سه فعل در فارسی امروز، علاوه بر ایفای نقش فعل کمکی، در سایر

1. Modality

2. Mood

3. Modals



### «دستوری شدن» افعال کمکی فارسی نوین ۶۳

موارد، معنای واژگانی مختص خود را دارند و به طور مستقل نیز به کار می‌روند. بنابراین، به علت وجود هر دو صورت کمکی و اصلی می‌توان این سه فعل را نمونه‌های آشکاری از وقوع دستوری شدن و پیدایش افعال کمکی در فارسی نوین دانست.

#### پ - بررسی روند تحول صوری و کاربردی افعال کمکی فارسی نوین معیار

از لحاظ تحول تاریخی می‌توان سه دوره برای زبان‌های ایرانی قائل شد:

۱. دوره باستان، ۲. دوره میانه، ۳. دوره جدید.

از زبان ایرانی باستان، چهار زبان منشعب شده است که عبارت‌اند از:

۱. سکایی، ۲. مادی، ۳. فارسی باستان، ۴. اوستایی.

از زبان‌های سکایی و مادی، نوشته‌ای برجای نمانده است، مگر تعدادی لغت که در کتاب‌های یونانی و لاتین وجود دارد؛ اما از زبان فارسی باستان - که زبان قوم پارس بوده - کتیبه‌های زیادی باقی مانده است. تنها اثر باقیمانده از زبان اوستایی، کتاب دینی زرتشتیان - اوستا - است.

شاخه غربی جنوبی دوره میانه زبان فارسی، اساساً زبان متداول در فارس در دوره ساسانیان بوده که در نواحی دیگر گسترش یافته است. دانشمندان، این زبان را در مقایسه با فارسی باستان و فارسی جدید، فارسی میانه می‌نامند؛ ولی بنا بر سنت، نام آن پهلوی است.

دوره جدید، از اواخر زمان ساسانی آغاز شده است و تاکنون ادامه دارد. مهم‌ترین زبان این دوره، فارسی دری است. زبان فارسی یا فارسی دری، دنباله فارسی میانه زردشتی است. دوران آغازین فارسی نوین را برخی از محققان، فارسی نوین کلاسیک و دیگران فارسی دری می‌نامند که در برابر فارسی نو یا نوین قرار می‌گیرد. در این مقاله، فارسی نوین به فارسی دری و فارسی امروز اطلاق می‌شود و هر جا لازم باشد، آنها از یکدیگر تفکیک می‌شوند.

## ۱. فعل خواستن

بررسی دستوری‌شدن و پیدایش این فعل در نقش کمکی آن - که ساخت زمان آینده است - با مشکلاتی همراه است؛ زیرا این فعل، کاربردهای گسترده‌ای در قالب افعال وجهی دارد و بدین لحاظ ممکن است با فعل کمکی خواستن یکی تلقی شود؛ چرا که در این فعل کمکی، با وجود اینکه نشانگر زمان آینده است، معنای خواست و اراده و تصمیم که مشخصه معنایی و کاربردی فعل وجهی خواستن است، به‌طور ضمنی وجود دارد. با این حال، می‌توان با استناد به برخی از نشانه‌های صوری، بین فعل کمکی و فعل وجهی خواستن تمایز قائل شد.

این فعل به‌جهت حفظ معنی اصلی خود، در جملاتی که نقش فعل تام و اصلی دارد، در کنار کاربردهای کمکی آن، نمونه خوبی از فرایند دستوری‌شدن است؛ زیرا وجود معنی اصلی (اراده و تصمیم) و کاربرد آن به‌عنوان فعل اصلی، دلیلی است بر این ادعا که این فعل در زمانی دور، صرفاً فعلی اصلی بوده است و در نتیجه تحول تاریخی زبان فارسی، در قالب فعل کمکی و فعل وجهی هم ایفای نقش می‌کند و حتی ممکن است در تحولات آینده، معنی و کاربرد تام و اصلی خود را کاملاً از دست بدهد و فقط نقش افعال کمکی و وجهی را ایفا کند.

به آن صورتی از فعل خواستن که در تعریف افعال کمکی جا می‌گیرد و به تصریف زمان آینده کمک می‌کند، همه نشانه‌های صرفی فعل اصلی الصاق می‌شود: شناسه فعل به آن اضافه می‌شود، نفی و سؤالی‌کردن فعل به کمک آن است، و علاوه بر این، فعل بعد از آن، صرفاً به‌صورت بن ماضی می‌آید، برای مثال: خواهم رفت، خواهی رفت، خواهد رفت، خواهیم رفت...

در زبان‌های دوره باستان، مانند زبان سانسکریت، زمان آینده از ماده خاص خود ساخته می‌شده است؛ که این ماده

از پیوستن  $hy (\ddot{y})$  به ریشه و افزودن «a» پس از « $\ddot{y}$ » یا « $\ddot{y}$ » ساخته می‌شود. مثال از اوستایی:

(Sao- $\ddot{y}$ -a): ماده آینده از ریشه «sav-» به معنی نجات دادن.

مشترک‌های ماده آینده عبارت‌اند از: ۱. فعل آینده که از ماده آینده و شناسه‌های خاص فعل مضارع ساخته می‌شود. ۲. صفت فاعلی آینده گذرا؛ ۳. صفت فاعلی آینده ناگذر. (ابوالقاسمی، ۱۳۷۵: ۹-۱۴۸)

در زبان‌های ایرانی میانه غربی، برای بیان زمان آینده، از زمان مضارع در وجه اخباری استفاده می‌شود که نمونه‌های آن را می‌توان در فارسی میانه و پارتی یافت؛ و آن صورت صرفی که در دوره باستان به کار می‌رفته است، دیگر کاربرد ندارد. در این دوره، وجود فعل خواستن به عنوان فعل اصلی و واژگانی و نیز به عنوان همکرد فعل مرکب دیده می‌شود، اما همچنان کاربرد عام فعل کمکی زمان آینده را ندارد. اما باید نمونه‌های پیدایش این فعل کمکی را در این دوره جست‌وجو کرد.

... ماده مضارع، ماضی، مجهول، واداری، جعلی (ماده‌های نقلی و آینده و آغازی و آرزویی و تشدید) ایرانی باستان، به ایرانی میانه غربی نرسیده‌اند. در ایرانی میانه غربی، ماده جانشین ریشه و ماده ایرانی باستان شده است. (همان، ص ۱۶۳)

در این دوره، برای کاربرد وجهی فعل خواستن (به معنای خواست و تصمیم)، فعل کامستن (kāmistan) در همین معنا به کار می‌رفته است. مثال از فارسی میانه زردشتی:

(Ka kādag kamēd kardan nazdist uzēnag pad mayān kunēd (p.t. 61)

هرگاه که (خانه) خواهید کردن، نخست هزینه به میان کنید (فراهم کنید).  
(ابوالقاسمی، ۱۳۷۵: ۱۸۲)

(Ud ka āb be abgandan kāmēd

و چون بخواهد آن را از آب بیرون بيفکنند... (مزدایور، ۱۳۶۹: ۳۲)  
علاوه بر ساخت مضارع، «وجه التزامی ممکن است عمل فرضی یا ممکن را در زمان حال یا آینده یا عملی را با زمان یا مدت مبهم نشان دهد.» (بهزادی، ۱۳۷۳: ۳۰۴).  
در شاهد زیر که از پهلوی اشکانی تورفانی است، افعال التزامی مشخص شده در معنی آینده به کار رفته‌اند:

Az pad zōš istānān ud frawazān pad bāuzr ... ud wišminān pad šādift ... ud bawāh abē andāge (Acta 9, 164)

من (تورا) با عشق خواهم گرفت و پرواز خواهم کرد با بال ... و خوش خواهی گذرانند به شادی ... و خواهی بود بی‌اندوه. (ابوالقاسمی، ۱۳۷۵: ۱۸۴)  
همان‌طور که عنوان شد، در دوره ایرانی باستان و مشخصاً در اوستایی، صیغه خاصی برای زمان آینده وجود دارد که در فارسی باستان نیست و خانلری در کتاب

خود به این موضوع اشاره می‌کند:

در زبان فارسی باستان، صیغه خاصی برای فعلی که در زمان آینده واقع می‌شود، نیست. اما برای مفهوم جریان فعل در زمان آینده، صیغه‌های مضارع در فارسی باستان به کار رفته است:

تو که پس ازین شاه می‌شوی. (بیستون، ستون ۴، ۳۷)

در زبان فارسی میانه هم همین طریقه برای بیان زمان آینده به کار می‌رود؛ یعنی صیغه مضارع با پیشوند «ب» یا مجرد از آن بر زمان آینده دلالت می‌کند، به عبارت دیگر میان زمان حال و آینده، تفاوتی نیست:

و ترا نمایم (نشان دهیم) جای نکوکاران و جای بدکاران (ارداویراف/۹)  
در فارسی دری نیز برای بیان زمان آینده، همین شیوه غالباً به کار رفته است...

بگویی نمرود را که سپاه ساخته کن که خداوند من سپاه می‌فرستد  
(قصص/۵۷)

در فارسی دری دوره نخستین، ساختمان مجموعه‌ای که برای بیان قصد اجرای کاری یا تنها جریان فعلی در آینده به کار می‌رود، یکسان است و از نظر صورت صرفی، میان این دو مورد تفاوتی نیست. این ساختمان، عبارت است از صیغه مضارع فعل خواستن با صیغه مصدر تام، یا مصدر کوتاه‌شده (مرخم) فعل مقصود.

مثال، به معنی قصد انجام کاری داشتن:

پس دانایان که نامه خواهند ساختن ایدون سزد که هفت چیز به جای آرند  
مر نامه را (مقدمه، ۱۳۷)

مثال در مورد فعل آینده:

فردا دوستان را خواهیم دیدن (تعرف، ۴۰)

معین فعل خواستن با مصدر کوتاه (مرخم) نیز در همین دو مورد به کار می‌رود؛ اما در بیان قصد، شواهد آن بسیار کم است و غالباً این شواهد را به هر دو وجه تعبیر می‌توان کرد؛ یعنی هم مفهوم قصد و هم معنی زمان آینده از آنها برمی‌آید:

خدای عزّ و جل از گل خلقی بیافریده است و این جهان مر او را خواهد داد. (طبری، ۴۶) (خانلری، ۱۳۷۳: ۱۰۴)

خانلری در ادامه تصریح می‌کند که ساختمان معین فعل خواستن با مصدر کوتاه در اکثر موارد مفهوم وقوع فعل در آینده را به‌صراحت دربردارد و این نکته نشان

می دهد که صیغه نوساخته «مستقبل یا آینده»، از همان آغاز دوره اول فارسی دری درشرف تکوین بوده است:

هرگاه معین فعل خواستن با جزء صرفی «ب» و با مصدر تام بیاید، در اکثر موارد معنی قصد و اراده از آن برمی آید:

ابراهیم، لوط را آگاه کرد که من از این زمین بخواهم رفتن. (بلعمی، ۱۹۳)  
اکنون خدای عز و جل او را بخواهد آفریدن بی پدر. (طبری، ۲۴۱)  
هرگاه معین فعل خواستن با جزء صرفی «ب» و مصدر کوتاه بیاید، گاهی معنی قصد از آن اراده می شود:

ما نیز یک منزل امشب سوی آموی بخواهیم رفت. (بیهقی، ۳۵۱)  
من چه کرده ام که مرا بخواهی کشت؟ (سمک، ج ۱، ۱۶۹)  
اما گاهی نیز از این صورت صریحاً معنی آینده برمی آید:  
آنچه زنده اند، جمله بخواهند مرد. (طبری، ۳۹)  
ما هنوز تا سالی بخواهیم زیست. (قشیری، ۵۷۶)

از همان دوره نخستین فارسی دری، تفکیک این دو معنی (قصد و زمان آینده) و بیان هر یک با ساختمان جداگانه آغاز شده است؛ به این طریق که برای بیان جریان فعل در زمان آینده، صورت صرفی مضارع معین فعل خواستن با مصدر کوتاه غلبه دارد، اما برای بیان قصد، فعل تابع به صیغه مضارع التزامی در اکثر موارد به کار می رود، و به این طریق مقدمات تفکیک این دو مورد استعمال انجام می گیرد.

خواستن با تابع مضارع التزامی، فقط برای بیان قصد به کار می آید؛ اعم از آنکه این هر دو صیغه، مجرد از اجزای صرفی پیشین (ب، همی، می) باشند یا یکی از آن دو یا هر دو، با یکی از این اجزا بیایند...  
در همه موارد زیر، فعل خواستن اساساً به معنی قصد و اراده کردن است:  
تا دانسته شود آن را که خواهد پرسد. (مقدمه، ۷)

این زمین خدای راست؛ هر که را بخواهد، بدهد. (بلعمی، ۷۳)  
خواهد روشنایی درخش آن، که ببرد بینایی ها. (طبری، ۱۱۱۹)  
خواستم تا کین مردان خود از تو باز خواهم. (داراب، ۲۱) (خانلری، ۱۳۷۳: ۶-۱۰۴)

خباز در پایان نامه خود (۱۳۷۶)، در مورد خواستن، به معانی مختلف آن در زبان فارسی دوره پهلوی اشاره می کند؛ مثل طلب کردن، آرزو کردن، درخواست کردن، دعا کردن و... و اینکه این فعل به هیچ وجه کاربرد کمکی نداشته و در آن دوره،

نشانه‌ای برای ساخت زمان آینده وجود نداشته و به جای آن زمان حال به کار می‌رفته است. وی در ادامه می‌نویسد:

خواستن در ترکیب با برخی افعال، یک فعل کمکی تمام‌عیار نیست مانند «خواهم شدن»، «خواهم رفتن» که معنای خواستن را هم می‌دهند. در فارسی معاصر، مانند فارسی دری، خواستن به‌عنوان یک فعل اصلی و فعل کمکی کامل به کار می‌رود و ترکیبات فوق دیگر کاربرد ندارند. کاربرد این فعل کمکی در نقش کمکی، محدود به زبان نوشتاری است و در زبان گفتاری، زمان حال نقش آینده را ایفا می‌کند. فرشیدورد... معتقد است که گسترش خواستن به‌عنوان فعل کمکی زمان آینده در فارسی معاصر، نتیجه ترجمه از زبان‌های بیگانه است درحالی‌که دبیرمقدم (در گفت‌وگوی شخصی) بر این باور است که این مسئله، نتیجه تغییر درونی زبانی است (خباز، ۱۳۷۶: ۸۴ و ۸۵).

خباز در فصل پنجم پایان‌نامه نتیجه می‌گیرد که دستوری شدن فعل خواستن در فارسی و معادل انگلیسی آن نمی‌تواند تصادفی باشد و همگانی بودن این نوع تغییرات را تأیید می‌کند.

اکنون با توجه به نکات و شواهد فوق، می‌توان چنین نتیجه گرفت که فعل خواستن در نقش افعال وجهی که برای بیان قصد و اراده به کار می‌رود، از آغاز دوره فارسی دری به لحاظ صوری دارای نشانه‌هایی شده که به واسطه آنها می‌توان آن را از صورت دیگر این فعل که نقش آن کمک به صرف فعل زمان آینده است، مجزا کرد. این نشانه‌ها عبارت‌اند از:

۱. فعل وجهی خواستن را می‌توان از فعل اصلی و تام جدا کرد و در بخش‌های دیگر جمله قرار داد؛ اما وجود فاصله میان فعل کمکی آینده‌ساز و فعل اصلی در فارسی معیار امروزی، پذیرفتنی و دستوری نیست.

با فعل معین: \*خواهم فردا رفت \*فردا خواهد او آمد

با فعل وجهی: می‌خواهم فردا بروم فردا می‌خواهم او را ببینم

۲. بعد از فعل وجهی خواستن، یا یک جمله با حرف ربط (تا، که) می‌آید و یا فعل اصلی در وجه مضارع التزامی می‌آید؛ اما بعد از فعل معین آینده‌ساز، صرفاً بن‌ماضی از ریشه فعل اصلی قرار می‌گیرد.

مثال: خواهیم گفت (بن ماضی)، می‌خواهیم/می‌خواستیم، بگوئیم (التزامی)

می خواهیم که درس بخوانیم.

۳. فعل وجهی خواستن مانند سایر زبان‌ها، از جمله انگلیسی، صورت آینده در گذشته دارد؛ اما فعل معین یک صورت بیشتر ندارد. مثال: (خواست/می خواست برود)

۴. فعل وجهی خواستن در فارسی امروز، پیشوندهای «می» یا «ب-» دارد؛ اما فعل معین خواستن هیچ نوع پیشوندی به جز پیشوند نفی ساز نمی پذیرد.

۵. پیشوند نفی بر سر فعل وجهی و یا بر سر فعل اصلی همراه آن و یا بر سر هر دو می آید؛ اما در مورد فعل معین، این پیشوند را فقط همین فعل می پذیرد، نه فعل اصلی.

به این ترتیب و با توجه به شواهدی که در این بخش ارائه شد، تحولات فعل خواستن و در نتیجه ایفای نقش کمکی در فارسی نوین از سوی آن قطعی است. در این مورد می توان به این نتیجه رسید که در راستای تغییر گرایش زبان فارسی از تصریفی به گسسته، فعل خواستن از دوره میانه به بعد به تدریج در بافت‌هایی خاص، معنای خود را ازدست داده است (معنازدایی) و در بافت‌های دیگر نقش خود را همچنان به عنوان فعلی اصلی ایفا می کند و در واقع دچار اشتقاق شده است. ازدست دادن معنای واژگانی در نقش فعل کمکی و ایفای نقشی دستوری که نشانگر زمان آینده است، از نشانه‌های حتمی دستوری شدن است. از طرف دیگر، این فعل جایگزین فعل دیگری شده که در دوره میانه کاربرد وجهی داشته و آن فعل کامستن است. این اتفاق به دلیل قرابت معنایی خواستن با کامستن برای ایفای نقش افعال وجهی صورت گرفته است؛ که نشان می دهد این فعل در جریان دستوری شدن با کنارزدن صورت رقیب و در جهت اقتصاد زبانی، کاربرد دیگری نیز به عنوان فعل وجهی یافته است که وجه تمایز آن با فعل کمکی ارائه شد. شایان ذکر است که این فعل مانند همتای انگلیسی خود دچار خوردگی واجی نشده است و صورت واژه بستی ندارد (we will = we'll). بنابراین، پیدایش این فعل کمکی از دوره میانه تا فارسی دری بارز است و این وقوع در چهارچوب فرایند همگانی دستوری شدن قابل تبیین است.

۲. فعل شدن

فعل شدن هم می‌تواند مثالی بارز از دستوری شدن باشد؛ زیرا از آنجا که تغییرات این فعل از فارسی دری آغاز شده، نشانه‌های آن به‌عنوان یک فعل مستقل با معنای واژگانی در زبان فارسی امروز همچنان باقی است و این مسئله - یعنی وجود همزمان دو صورت یکی با کاربرد بسیار بالا (در نقش کمکی) و دیگری با کاربرد بسیار پایین و رو به زوال (فعل اصلی) - از نشانه‌های بارز دستوری شدن است. در فارسی نوین، شدن علاوه بر اینکه به‌عنوان فعل کمکی در ساخت مجهول به کار می‌رود، فعل اسنادی هم است و در تمامی موارد جانشین افعال کمکی مجهول‌ساز دوره‌های پیشین شده است (برای مثال: ایستادن و باشیدن).

در این بخش از مقاله، با استناد به کتب مختلف ادبی، به معانی مختلف این فعل که اکنون از آنها تهی شده است، اشاره می‌شود.

صورت فرضی این فعل در فارسی باستان، «\*šū-ta» و در فارسی میانه «šud» بوده است. «šū» صورت ضعیف ریشه (šaw) و آن به معنی رفتن است. (ابوالقاسمی، ۱۳۷۳: ۶۲)

در دوره‌های باستان و میانه و حتی در دوره نوین کلاسیک زبان فارسی (فارسی دری)، شدن یک فعل واژگانی بوده و معانی چون رفتن، گذشتن، آمدن، مردن و ... داشته است. نمونه‌های زیر از کتاب احمدی گیوی (۱۳۸۰: ۱۴۱۸-۲۰) است:

کنارنگ پیش شاه شد. (مقدمه/۳۲۶)

ایشان... می‌آمدند و می‌شدند. (تفسیر/۶۱)

... ز کاخ همایون به هامون شدند. (فردوسی/۲/۱۳)

چو بهمن به زاولستان خواست شد

چپ آوازه افکنند از راست شد (بوستان/۷۸)

دعوی چه کنی داعیه‌داران همه رفتند

شو بار سفر بند که یاران همه رفتند (بهار/۱/۳۶)

این نمونه‌ها و صدها نمونه دیگر، نشانگر معانی واژگانی این فعل است که امروزه دیگر در فارسی معیار وجود و کاربرد ندارند، اما نشانه‌های آن همچنان در برخی گویش‌ها وجود دارد. در واقع، آغاز کاربری این فعل به‌عنوان فعل معین به اواخر



دوره فارسی دری بازمی‌گردد و تا به امروز از معانی واژگانی خود کاملاً تهی شده است.

دبیر مقدم در مقاله خود (۱۳۶۴) که به «ساخت مجهول در زبان فارسی» اختصاص دارد، روند پیدایش ساخت مجهول با فعل کمکی شدن را به خوبی تشریح می‌کند و کاربرد کمکی این فعل را در فارسی نوین، یک ابداع نحوی می‌داند: شواهد تاریخی مأخوذ از چهار دوره از زبان فارسی یعنی فارسی باستان (بین قرن ۶ قبل از میلاد تا قرن ۳ قبل از میلاد)، فارسی میانه (بین ۲۲۴ تا ۶۵۱ میلادی)، فارسی نوین کلاسیک و فارسی نوین امروز، دلالت بر واقعیت‌های زیر دارد:

در فارسی باستان، دو شیوه برای ساختن مجهول وجود داشته است:  
الف - مجهول‌های صرفی که از پیوند پسوند -ya به فعل معلوم حاصل می‌شده است (...);

ب - مجهول‌های غیر صرفی که از ترکیب اسم مفعول و فعل کمکی بودن یا تنها اسم مفعول بدون فعل کمکی بودن حاصل می‌شده است (...).

در فارسی میانه نیز همین دو شیوه برای تشکیل ساخت مجهول وجود داشته است: مجهول‌های صرفی از پیوند پسوند (ih یا -yh) به ستاک حال افعال معلوم حاصل می‌شده و مجهول‌های غیر صرفی از ترکیب اسم مفعول با فعل کمکی بودن و یا اسم مفعول بدون فعل کمکی حاصل می‌شده است... در فارسی نوین کلاسیک، تکواژ قابل تفکیک مجهول‌ساز دیده نمی‌شود (هستون، ۱۹۷۶: ۱۶۲) و این بدان معنا است که در فرایند تحول تاریخی، این تکواژ نقش و زایایی خود را ازدست داده است... و در واقع نوع غیر صرفی مجهول بود که کاربرد وسیع داشت... به نظر نگارنده، گسترش نوع غیر صرفی مجهول به عنوان تنها مقوله مجهول‌ساز، خود بخشی از یک تحول تاریخی کلی بین فارسی باستان و فارسی نوین است که در اثر آن در این زبان گرایش به جداشدن از حالت پیوندی و تبدیل به صورت گسسته مشاهده می‌شود. از همین رو در فارسی نوین امروز نیز پسوند مجهول‌ساز وجود ندارد. (دبیرمقدم، ۱۳۶۴: ۳۳)

دبیرمقدم برای اثبات اینکه ساخت‌های مجهول همراه با فعل کمکی شدن در فارسی نوین کلاسیک یک نوآوری در این زبان است، سه نوع استدلال ارائه کرده است:

نخست آنکه در فارسی میانه، فعل شدن تنها به صورت یک فعل لازم حرکتی دیده می‌شود. مثال‌های زیر، نمایانگر این ادعا است:  
 «او می‌رود»، یا «او دارد می‌رود» و یا «او خواهد رفت» (Šawēd).  
 اورفته است (Šud ēstēd).

دوم آنکه فعل کمکی شدن هیچ‌گاه در فارسی میانه با اسم مفعول افعال متعددی و یا با صفت همراه نبوده (هستون، ۱۹۷۶: ۱۸۳) و این خود نشانگر این ادعا است که در این دوره از تاریخ زبان فارسی، این فعل تنها یک فعل لازم حرکتی است، نه فعل کمکی مجهول ساز.  
 سوم آنکه در فارسی نوین کلاسیک جملاتی وجود دارد که در آن شدن هنوز در نقش پیشین خود یعنی به عنوان یک فعل لازم حرکتی به کار رفته است... در اثر یک فرایند تاریخی، ساخت‌های مجهول فارسی باستان و میانه در فارسی نوین کلاسیک به صورت معلوم تعبیر شده و به همین تعبیر در فارسی امروز نیز تداوم یافته است؛ اما در همین دوره (یعنی فارسی نوین کلاسیک)، در اثر تغییر نقش شدن به عنوان یک فعل لازم حرکتی به یک فعل کمکی، مقوله مجهول تازه‌ای در زبان فارسی ظاهر شده است. (دبیرمقدم، ۱۳۶۷: ۳۵-۳۴)

خباز در پایان‌نامه خود (۱۳۷۶)، با استناد به مقاله دبیرمقدم و با ارائه شواهد مربوط به استعمال قدیم و کنونی فعل شدن چنین آورده است:  
 کارکرد دوگانه شدن (به عنوان فعل حرکتی و یک فعل کمکی مجهول ساز) نشان می‌دهد که این فعل در فرایند کسب نقش جدیدی است و این نقش جدید، که دبیرمقدم از آن به عنوان ابداع نحوی (ص ۶۷: ب ۱۹۸۲) و دستوری شدن (۱۳۷۶: ۳۱) نام می‌برد، در فارسی نوین کامل می‌شود... (ص ۸۳).

فعل شدن به عنوان فعل کمکی، کاربرد دیگری نیز دارد که در این کار تحقیقی بررسی نمی‌شود. این کاربرد به معنی توانستن و امکان داشتن و در قالب افعال وجهی قابل بررسی است. مثال: اگر می‌شد، با تو می‌آمدم.  
 احمدی گیوی (۱۴۱۲ و ۱۴۱۵) این نوع کاربرد را فعل شبه‌معین می‌خواند که معنی آن نزدیک به توانستن است: نمی‌شد همه جنس‌ها را بیاورم = نمی‌توانستم... این فعل، تنها فعل کمکی است که در نتیجه دستوری شدن در نقش فعل کمکی، تقریباً به طور کامل از معنای واژگانی خود تهی شده و به جز در یک مورد (آمد و شد)

در سایر بافت‌ها معنای اصلی خود (رفتن) را از دست داده است. تهی‌شدگی معنایی فعل لازم حرکتی شدن از آغاز دوره فارسی دری و تبدیل آن به یک فعل کمکی تمام‌عیار در فارسی نوین، حاکی از دستوری‌شدن این فعل است بدون اینکه دچار خوردگی واجی شده باشد و ممکن است در ادامه دستوری‌شدن به‌طور کلی از زبان فارسی حذف شود و صورت دیگری جای آن را بگیرد. بنابراین، همان‌طور که از این مطالب به خوبی روشن است، تغییرات فعل شدن در دوره‌های اخیر، قطعی و جهت‌دار است.

### ۳. فعل داشتن

فعل کمکی دیگری که تحول آن در چهارچوب دستوری‌شدن قابل بررسی است، فعل داشتن است. رواج کاربرد این فعل در نقش کمکی، به دوره فارسی نوین باز می‌گردد. این فعل نیز مانند بیشتر افعال کمکی فارسی، هم معنایی خاص دارد و هم به عنوان فعل اصلی به کار می‌رود؛ اما همان‌طور که مشخص خواهد شد، در گذر زمان، بیشتر معانی واژگانی خود را از دست داده و دستوری شده است. این فعل به جهت اینکه به صرف نمود استمراری فعل اصلی کمک می‌کند، فعل معین است. در برابر نمود کامل، نمود ناتمام یا استمراری (مستمر) وجود دارد که در مورد هر دو زمان ماضی و حال مصداق دارد؛ یعنی ممکن است در زمان ماضی در حین انجام عملی، عمل دیگری به وقوع پیوسته باشد که در این صورت از ماضی مستمر استفاده می‌شود (مثال: داشتم غذا می‌خوردم که تلفن زنگ زد) و یا در زمان حال برای بیان عملی که در همان آن (زمان سخن‌گفتن) در حال جریان است و استمرار دارد به کار می‌رود (مثال: دارم فیلم می‌بینم).

صورت این فعل در فارسی میانه «dāšt» است. به جای «dāšt» باید «dird» می‌آمد از «\*dr-ta» ایرانی باستان. «dr» صورت ضعیف ریشه «dar» است... «dāšt» به قیاس با «kār» و «kāšt» به وجود آمده است. دار در فارسی میانه «dār» و در ایرانی باستان «\*dār-a» است (a برای ساختن ماده از ریشه به کار می‌رفته است). «dar» صورت بالانده ریشه - به معنی داشتن - است. (ابوالقاسمی، ۱۳۷۳، ص ۵۲)

این فعل با اسم و صفت، فعل مرکب می‌سازد؛ و در این حال، البته مفهوم

اصلی - یعنی مالکیت - از آن بر نمی‌آید. در بیشتر موارد، همکرد داشتن با خوردن معادل است، اما مفهوم دوام و امتداد نیز در آن نهفته است؛ یعنی کاری یا صفتی که دوام و استمرار دارد. در مثال‌های زیر که فعل داشتن در نقش اصلی است نه کمکی، مفهوم استمرار مستتر است (مثال از پهلوی):

wastarag- iz ham-gōnag, bē ān ī pad tan dārēd,...

حکم جامه نیز به همان‌گونه است، مگر آن را که بر تن داشته باشد...  
(مزدپور، ص ۱۹)

pad šab ka be xufsēnd, šabīg kustīg dārišn; čē pad tan pāsāntar  
ud pad ruwān weh.

در شب که بخسبند، سدره و کشتی باید داشت؛ چه، آن برای تن پاسبان‌تر  
و برای روان بهتر است. (همان، ص ۷۴)

در مثال‌های زیر، مفهوم دوام و استمرار - که از مشخصه‌های معنایی این فعل است - به خوبی نمایان است:

محروم داشتن = محروم کردن + دوام و استمرار:

لاف تو محروم می‌دارد ترا

ترک آن پنداشت کن در من درآ

(مثنوی، ۴۹۴)

و نیز روزی چند با علما اختلاط داشت. (مقامات، ۲۰۷)

در بعضی ترکیبات نیز مفهومی معادل «انگاشتن» و «شمردن» دارد:

و ایشان سخن او را خوار داشته. (بیهقی، ۸۳)

امیر ابو جعفر او را بزرگ داشت و اجلال و اکرام کرد. (سیستان، ۳۱۴)

در مورد این فعل، شواهدی در کاربرد امروزی آن وجود دارد که دال بر متمایز شدن آن به عنوان فعلی است که در بافت‌هایی خاص کاربردی ویژه دارد و این کاربرد کمکی برای نشان دادن مستمر بودن و در جریان بودن فعل است. همان‌طور که ابوالقاسمی می‌نویسد:

در زبان فارسی امروز، برای تقویت معنی استمرار، صورت‌های مختلف فعل داشتن را به کار می‌برند:

سوم شخص مفرد مضارع اخباری: دارد می‌رود

سوم شخص مفرد ماضی اخباری: داشت می‌رفت. (۱۳۷۵: ۲۳۶)

در کتاب احمدی گیوی (۱۳۸۰)، ویژگی‌های داشتن در ساخت ماضی مستمر، چنین عنوان شده است:

۱. ماضی مستمر، فعل نوساخته است و در سده اخیر از راه ترجمه نوشته‌ها و داستان‌های خارجی وارد زبان گفتار و زبان داستان شده است و در آثار پیشینیان به کار نرفته است...

۲. در این فعل، برخلاف ماضی‌های دیگر، فعل معین پیش از فعل اصلی می‌آید.

۳. برخلاف مستقبل و ماضی‌های معین ساخت دیگر، فعل اصلی، همراه فعل معین صرف می‌شود.

۴. ساخت منفی آن کاربرد ندارد.

۵. ساخت مجهول آن متداول نیست و یا هنوز برای این کتاب، شاهدی به دست نیامده است.

۶. گاهی میان فعل اصلی و فعل معین فاصله می‌افتد. نمونه‌هایی از این کاربرد عبارت‌اند از: چشمم داشت کم کم گرم می‌شد - سرما داشت سنگ را می‌شکافت. (ص ۵۰۴)

از ویژگی‌های سوم و ششم در بالا می‌توان نتیجه گرفت که رفتارهای این فعل معین، با وجود اینکه نشانگر نمود استمرار و تداوم در افعال مرتبط است و نمود از مقولات صرفی - نحوی فعل است که با کمک افعال معین بیان می‌شود، مشابه افعال وجهی است و به این لحاظ می‌توان آن را در زمره افعال وجهی نیز دانست. ساخت‌هایی که این فعل در گذشته داشته است و اکنون ندارد، عبارت‌اند از (مثال‌ها از کتاب احمدی گیوی، ۱۳۸۰، ص ۹۸-۱۳۹۲ است):

۱. از داشتن به معنای تام و اصلی امروزه ساخت ماضی بعید کاربرد ندارد؛ به طور مثال: طغرل سواران نیک اسبه داشته بود بر راه (طبری / ۸۰۴).

۲. از داشتن به معنی تام و اصلی، امروزه ساخت ماضی استمراری به کار نمی‌رود. مثال:

رقیبانی که مشکو داشتندی

شکر لب را کنیز انگاشتندی

(نظامی / ۸۹)

ماضی استمراری فعل داشتن با «همی» یا «می»:

این زمین همه بگرفتند و همی داشتند. (طبری/۴۶)

بلال را خوش نیامد؛ اما نهان همی داشت. (سیستان/۲۷۳)

اما از همان آغاز دوره نخستین، گاهی در مورد ماضی استمراری فعل داشتن صیغه ماضی تام از این فعل به کار رفته است که مقدمه متروک شدن این زمان از فعل داشتن شمرده می‌شود:

و ایشان پنج سال او را نیکو داشتند. (طبری/۲۵۸)

به روزگار طاهریان، سمرقند و بخارا ایشان داشتند. (زین/۱۴۷)

۳. ساخت مضارع اخباری آن، در معنی اصلی، پیش‌واژک «می» نمی‌گیرد؛ به عبارت دیگر، مضارع ساده آن به جای مضارع اخباری (با «می») فعل‌های دیگر می‌آید:

بهر روز کتاب دارد. = به روز کتاب می‌خواند.

مثال از ساخت کهن: از این بیش طاقت درد فراق نمی‌دارم. (سمک/۱/۲۷). =

بیش از این طاقت بند نمی‌داریم... از تشنگی طاقت نمی‌داریم (همان/۱/۲/۱۸).

۴. در قدیم گاهی ساخت مضارع التزامی آن به جای ساخت ماضی التزامی به کار رفته است:

سر مرد باید که دارد خرد = باید خرد داشته باشد.

۵. در قدیم این فعل با پیش‌واژک «ب-» در معانی مختلف از جمله «ادامه داشتن»، «قرار دادن»،... به کار می‌رفته است.

مثال:

آن جنگ بداشت تا نماز شام. (بیهقی/۱۴۱)

خداوند تعالی این عالم را در محل حجاب بداشته است. (هجوری/۳۹۹)

لشکر را... به چند جایگاه بداشت. (جوینی/۱/۷۲)

۶. در گذشته (فارسی دری)، از این فعل در نقش فعل معین، برای ساخت ماضی نقلی و ماضی بعید استفاده می‌شده است که امروزه، دیگر کاربرد ندارد. مثال:

همان کوه کاو کرده دارد حصار... (فردوسی/۵/۱۶۷)

خورشید شاه هر چه پوشیده داشت، شاهانه بود. (سمک/۵/۱۳۹)

۷. در گذشته، این فعل به عنوان همکرد افعال مرکب در معنا و جای فعل کردن

امروزی به کار می‌رفته است. مثال:

جان و تن... دریغ ندارم. (بیهقی/۱۰۷)

دبیری باید که از... اندیشه دارد... شغل کدخدایی مرا تیمار دارد  
(همان/۱۷۲)....

بدان تا ندارد روانم تباه (فردوسی/۵/۳۸۲)

۸. یکی از معانی این فعل در گذشته، «پنداشتن» و «پذیرفتن» و یا به قولی دیگر فعل تمیزی بوده است. مثال:

اهل مکه او را به دروغ‌زن می‌داشتند. (طبری/۸۵۰)

اهل مکه ترا دروغ‌زن همی دارند. (همان/۸۵۰).

فعل داشتن در ساخت مضارع مستمر نیز رفتارهایی مشابه افعال وجهی دارد؛ یعنی هم فعل اصلی و هم فعل کمکی صرف می‌شوند و بین آنها با کلمات دیگر می‌توان فاصله انداخت. احمدی گیوی در مورد این فعل چنین نوشته است:

مضارع مستمر - که آن را مضارع ملموس و مضارع ناقص نیز نامیده‌اند - پایه‌پای ماضی مستمر (ملموس) از راه ترجمه متون و داستان‌های فرنگی در سده اخیر وارد زبان گفتاری و داستانی شده و هنوز در زبان نوشتاری، به‌ویژه نوشتاری ادبی و شعر، چندان راه نیافته است. ساختار این فعل، همان ساختار مضارع اخباری است که مضارع ساده داشتن را به‌عنوان فعل معین برسر آن می‌افزایند و برخلاف فعل‌های معین ساخت دیگر، هر دو فعل (اصلی و معین) با هم صرف می‌شوند: دارم می‌نویسم، داری می‌نویسی، ...

مضارع مستمر، از کاربردهای مضارع اخباری فقط برای بیان مفاهیم ادامه، تدریج و آغاز و در شرف وقوع بودن فعل به‌کار می‌رود. ساخت منفی و مجهول این فعل کاربرد ندارد. (گیوی، ۱۳۸۰: ۶۳۶)

برخلاف سخنان احمدی گیوی - که این فعل از راه ترجمه وارد فارسی شده است - باید گفت که حداقل در یکی از شواهد محکمی که از زبان پهلوی به‌دست آمد، کاربرد فعل داشتن به‌عنوان فعل کمکی مشهود است. نمونه مذکور به ترتیب زیر است:

... anōšag bawēd mardān pahlom, āgāh framāyēd būdan kū dō šer  
āmad kē xūb ramagān ag gyāg L xwēš spōxtag dārēd agar ašmā

sahēd an šerān ag asp ramagān a bāg framāyēd dāšt.

انوشه باشید (ای) برترین مردان! بفرمایید آگاه‌شدن که دو شیر آمد که خوب (نیک) رمه‌ها را از جای خویش دور می‌داود اگر شما صلاح بدانید، آن شیران را از رمه اسبان بفرمایید بازداشتن. (جاماسپ‌جی، بی‌تا: ۲۷-۳۸)

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، در این متن دو مورد فعل داشتن داریم که اولی در نقش کمکی و دومی فعل اصلی است. فعل سپوختن که همراه این فعل کمکی به کار رفته و در اینجا به معنی «دورکردن» است، به تنهایی نیز کاربرد داشته است؛ و همراهی با داشتن، معنی استمرار و تداوم کار را می‌رساند. به عبارتی، صورت امروزی آن، «دارد دور می‌کند» است.

نتیجه اینکه از کاربرد کمکی این فعل از دوره باستان شاهی در دست نیست و با توجه به نمونه موجود از کاربرد کمکی آن در فارسی میانه می‌توان حدس زد که آغاز پیدایش و کاربرد آن، از این دوره به بعد بوده است. از طرفی می‌توان گفت با توجه به اینکه این فعل براساس شواهدی که از کتب مختلف ادبی ارائه شد در آثار کلاسیک دوره فارسی نوین، علاوه بر معانی متفاوت، صورت‌های مختلفی به جهت صرفی داشته، یعنی مانند افعال دیگر در زمان‌ها و وجوه مختلف صرف می‌شده است، با ازدست‌دادن این معانی و صورت‌ها از فارسی نوین کلاسیک (فارسی دری) تا فارسی امروزی، بدون اینکه دچار خوردگی واجی شده باشد، با کسب کاربرد کمکی جدید دستوری شده و از آن دوره تا امروز، به تدریج کاربرد کمکی آن گسترش یافته است.

#### د- نتیجه‌گیری

تمامی افعال کمکی فوق، براساس داده‌هایی که در بخش قبل ارائه شد، در دوره‌های پیشین زبان فارسی فعل اصلی بوده‌اند و در فارسی نوین و امروزی به جهت ایفای نقش کمکی، در کنار افعال اصلی، دارای کارکرد دستوری شده‌اند؛ یعنی نشانگر زمان، نمود و جهت فعل هستند و به کلامی دیگر، دستوری شده‌اند. البته، هر یک از این افعال در ادامه تغییرات خود ممکن است به‌طور کلی از معنای



واژگانی خود تهی شوند و تنها نقش کمکی داشته باشند؛ آنگاه، پس از تبدیل شدن به یک واژه‌بست یا بدون این نوع تغییر، به تدریج به نقطه صفر برسند و از چرخه زبان خارج شوند و عنصر زبانی دیگری جای آنها را پر کند.

خوردگی واجی نیز از مراحل پایانی دستوری شدن است، اما مختصه اصلی دستوری شدن نیست و در مورد این سه فعل کمکی فارسی نوین بروز نکرده است و آنها تحت این فرایند به یک واژه‌بست یا وند تبدیل نشده‌اند و به صورت کامل به کار می‌روند. علت این امر می‌تواند بر اثر گرایش گسسته حاکم بر فارسی باشد که در این مورد اثر بازدارندگی دارد.

بنابراین، اصولاً این افعال کمکی فارسی نوین معیار، از ابتدا در این زبان وجود نداشته‌اند و به مرور زمان، بر اثر تغییر محتوایی و صوری افعال اصلی دیگری به وجود آمده‌اند و برای این نقش ویژه شده‌اند. با مراجعه به سیر تاریخی این افعال و وجود شواهدی که شرح آن در بخش‌های قبلی رفت، درستی این فرضیه به اثبات می‌رسد که این دسته از افعال به‌طور ناگهانی و بر اثر عواملی چون قرض‌گیری، ترجمه و یا بدون دلیل به وجود نیامده‌اند، بلکه پیدایش آنها تدریجی و منشأی آنها از برخی افعال اصلی موجود در زبان است؛ و اینکه پیدایش و تحول افعال کمکی در چهارچوب فرایندی همگانی به نام دستوری شدن قابل تبیین است که در غالب زبان‌ها رخ می‌دهد و بر اثر آن، عناصر واژگانی از پیش موجود زبانی در نتیجه تغییراتی خاص، از معنای خود تهی می‌شوند و نقش دستوری ویژه‌ای می‌گیرند.

### کتابنامه

- آموزگار، ژ. و احمد تفضلی. ۱۳۷۳. زبان پهلوی، ادبیات و دستور آن. چاپ اول. تهران: انتشارات معین.
- ابوالقاسمی، م. ۱۳۷۳. ماده‌های فعلهای فارسی دری. تهران: انتشارات ققنوس.
- \_\_\_\_\_ ۱۳۷۴. تاریخ زبان فارسی. تهران: سمت.
- \_\_\_\_\_ ۱۳۷۵. دستور تاریخی زبان فارسی. تهران: سمت.
- احمدی گیوی، ح. ۱۳۸۰. دستور تاریخی فعل. (دو جلد). تهران: نشر قطره.
- اخلاقی، ف. ۱۳۷۷. «بررسی نحوی - معنایی افعال وجهی در فارسی امروز»، رساله کارشناسی ارشد. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- برونر، ک. ۱۳۷۳. نحو در ایرانی میانه غربی. ترجمه بهزادی. تهران: نشر بردار.
- جاماسپ‌جی، م. بی‌تا. متن‌های پهلوی (دو جلد). انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- جکسن، و. ۱۳۷۶. دستور زبان اوستایی. ترجمه بهزادی. تهران: نشر فرزین.
- خباز، م. ۱۳۷۶. «مواردی از دستوری‌شدن و واژگانی‌شدن در زبان فارسی»، رساله کارشناسی‌ارشد به زبان انگلیسی. دانشگاه تربیت مدرس.
- دبیرمقدم، م. ۱۳۶۴. «مجهول در زبان فارسی»، مجله زبانشناسی، س ۵، ش ۱، ص ۶۷-۱۳.
- \_\_\_\_\_ . ۱۳۶۹. «پیرامون «را» در زبان فارسی»، مجله زبانشناسی، س ۷، ش ۱، ص ۶۰-۲.
- راستارگویوا، و. س. ۱۳۴۷. دستور زبان فارسی میانه. ترجمه شادان. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- سبزواری، م. ۱۳۸۲. «بررسی پیدایش و تحول افعال کمکی فارسی نوین در چارچوب دستوری‌شدن»، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد. دانشگاه علامه طباطبایی.
- طالقانی، س. ک. ۱۳۵۱. اصول دستور زبان فارسی. چاپ نهم. انتشارات امیرکبیر و مشعل اصفهان.
- عاصی، م. ۱۳۷۵. واژگان گزیده زبانشناسی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- قریب، ع. و دیگران. ۱۳۷۳. دستور زبان فارسی پنج استاد. نشر جهان دانش.
- مزدپور، ک. ۱۳۶۹. شایست ناشایست. (آوانویسی و ترجمه). تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ناتل خانلری، پ. ۱۳۵۵. دستور زبان فارسی. چاپ چهارم. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- \_\_\_\_\_ . ۱۳۷۳. دستور تاریخی زبان فارسی. به کوشش مستشارنیا. تهران: نشر توس.
- Brunner, C. J. 1977. *A Syntax of Western Middle Iranian*. Delmar, New York, Caravan Books.
- Campbell, L. 1998. *Historical linguistics: an introduction*. Cambridge: MIT Press.
- \_\_\_\_\_ . 2001. "What's wrong with grammaticalization?", *Language Sciences* 23, November, number 2-3, p. 113-163.
- Campbell, L. & Janda, R. 2001. "Introduction: concepts of grammaticalization and their problems", *Language Sciences* 23, number 2-3, p. 93-112.
- Comrie, B. 1979. *Aspect*. Cambridge: Cambridge University Press.
- \_\_\_\_\_ . 1985b. *Tense*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Dabir-Moghadam, M. 1997(a). "Compound verbs in Persian", *Studies in the Linguistic Sciences* 27, 2: 25-59.
- Harris, M & Ramat, P. (Eds.). 1987. *Historical development of auxiliaries*, 21-51. Berlin: Mouton de Gruyter.
- Haspelmath, M. 1999. "Why is grammaticalization irreversible?", *Linguistics* 37, 1043-1068.

- Heine, B. 1993. *Auxiliaries: Cognitive forces and grammaticalization*. Oxford: Oxford University Press.
- Heine, B. & Reh, M. 1984. *Grammaticalization and reanalysis in African languages*. Hamburg: Buske.
- Hock, H. 1991. "Principles of historical linguistics", *De Gruyter*, The Hague.
- Hopper, P.J. 1987. "Emergent grammar", *Berkeley Linguistic society* 13, 139-157.
- \_\_\_\_\_ . 1988. "Emergent grammar and the a priori grammar postulate", In: Tannen, D.(Ed.), *Linguistics in context*. Norwood: NJ.
- \_\_\_\_\_ . 1991. "On some principles of grammaticalization", In: Traugott, E.C. & Heine, B.(Eds.), *Approaches to grammaticalization*, Vol I, Amsterdam: Benjamins, p. 17-35.
- Hopper, P.J. & Traugott, E.C. 1993. *Grammaticalization*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Jackson, W. 1892. *An Avesta Grammar*. Stuttgart.
- Joseph, B.D. 2001. "Is there such a thing as grammaticalization?", *Language Sciences* 23, Numbers 2-3, p. 163-186.
- Lambton, A.K.S. 1953. *Persian grammar*. Cambridge.
- Lehmann, W. 1992. *Historical linguistics: An introduction*. 3rd ed. Routledge.
- Lehmann, C. 1995. *Thoughts on grammaticalization*. Munich. Lincom Europa.
- Lessau, D.A. 1994. *A dictionary of grammaticalization*. Bochum: Brockmeyer.
- MacMahon, A.M. 1994. *Understanding language change*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Matisoff, J. 1991. "A real and universal dimensions of grammaticalization", In: Traugott, E.C., & Heine, B.(Eds.), *Approaches to grammaticalization*, Vol. II, Amsterdam: Benjamins, p. 37-80.
- Meillet, A. 1912. "L'evolution des formes grammaticales", *Scientia (Rivista di Scienza)* 12, No. 26, 6, Reprinted in Meillet, 1985, P. 130-48.
- Moreno Cabrera. J.C. 1998. "On the relationship between grammaticalization and lexicalization", In: Ramat. A.G.(Ed.), *The limits of grammaticalization*. Amsterdam: Benjamins, p. 211-227.
- Newmeyer, F.J. 2001. "Deconstructing grammaticalization", *Language Sciences*

23, Number 2-3, p. 187-230.

Quirk, R. and et al. 1998. *A comprehensive grammar of English language*. London: Longman.

Tabor, W. & Traugott, E.C. 2000. "Structural scope expansion and grammaticalization", In: Ramat, A.G. & Hopper, P.J. (Eds.), *The limits of grammaticalization*. London: John Benjamins.

Tallerman, M. 1998. *Understanding syntax*. London: Arnold.

Trask, R.I. 1996. *Historical linguistics*. London: Arnold.

Traugott, E.C., & Heine, B. 1991. *Approaches to grammaticalization*. Vols. I and II. Amsterdam: Benjamins.

Traugott, E.C. 1988. "Pragmatic strengthening and grammaticalization", In: Axmaker, s. A. & Singmaster, H. (Eds.), *Proceedings of the 14th Annual Meeting*, Berkeley Linguistic Society.

\_\_\_\_\_ . 1994. "Grammaticalization and lexicalization", In: Asher, R. & Simpson, J. (Eds.), *Encyclopedia of language and linguistics*, Vol.3, Oxford: Pergamon Press, p. 1481-1486.